

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و سی و چهارم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۷ گنج حضور، بخش سوم

اندک اندک آب، بر آتش بزین
تا شود نارِ تو نور، ای بوالحزن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۳

بوالحزن: اندوهگین

ای اندوهگین، آرام آرام با فضاگشایی آب زندگی را بر جهنم من ذهنی بریز تا آتش درونت به نور تبدیل شود،
یعنی زندگی به تله افتاده در ابزارهای من ذهنی از جمله خشم، آزاد شده و این آتش خاموش شود.

تو بزین یا ربنا آب طهور
تا شود این نارِ عالم، جمله نور
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۴

طهور: پاک و پاک کننده

پروردگارا، [فضای درونمان را باز کرده ایم، پس] آب پاک کننده زندگی را بفرست تا آتش دردی که در جهان و در انسان های مختلف فعال است را خاموش سازد و تبدیل به نور کند، یعنی به منظور اصلی زنده شدن به هشیاری حضور برساند.

گر تو، بی نوری، کنی حلمی به دست
آشت زنده ست و، در خاکستر است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۲

حلم: فضاگشایی

اگر تو من ذهنی را نگه داری و بدون این که فضاگشایی کنی، بخواهی به طور مصنوعی صبر و حلم داشته باشی یا به عبارتی با من ذهنی فضاگشایی کنی، در این صورت بدان آتش من ذهنی و دردهایت هنوز زنده بوده و زیر خاکستر پنهان است.

آن تکلف باشد و، روپوش هین
 نار را نکشد به غیر نور دین
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۳

آگاه باش این فضاگشایی که با من ذهنی و از روی ظاهرسازی، اجبار و جلب تأیید دیگران باشد فقط به منزله روپوش است، درحالی که درد هنوز زنده است و دارد زیر آتش می جوشد. آتش درد را فقط نور دین یعنی نور خدا یا نوری که از فضای گشوده شده می آید، می تواند خاموش کند.

تا نبینی نور دین، ایمن مباش
 کآتش پنهان شود یک روز فاش
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۴

تا زمانی که فضاگشایی نکرده‌ای و نور زندگی را ندیده‌ای، ایمن و آسوده خاطر نباش، زیرا دردهایت از بین نرفته و هنوز با تو هست. بدان که این آتش پنهان درد بالاخره روزی بالا آمده و آشکار می شود.

نور، آبی دان و، هم در آب چفس
چونکه داری آب، از آتش مترس
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۵

چفس: بچسب، تمسک پیدا کن.
نوری که با فضاگشایی، تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه از مرکز عدم می آید و باعث می شود به آلت اقرار
کنی و از جنس زندگی شوی را مانند آبی بدان که باید به آن بچسبی، یعنی مدام در حال فضاگشایی باشی. پس
وقتی از طریق فضاگشایی به آب زندگی دسترسی پیدا کردی و به زندگی وصل شدی، دیگر از آتش دردهایت
نترس.

آب آتش را گُشد کآتش به خُو
می بسوزد نسل و، فرزندان او
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۶

درست است که آب باعث خاموشی آتش می شود، اما آتش نیز براساس خو و خصلت ذاتی خود فرزندان آب یا
همه موجودات که از آب پدید آمده اند را می سوزاند.

[به عبارت دیگر دردهای انسان را آب زندگی که در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز از آن طرف می آید، خاموش می سازد. اما خصوصیات من ذهنی از جمله حسادت، حرص، مقام پرستی، خشم و ترس که مانند آتش هستند قابلیت این را دارند تا انسان و تمام موجودات را که در اصل از جنس آب هشیاری و فرزند عشق هستند، بسوزانند.]

سوی آن مرغابیان رو روز چند
تا تو را در آب حیوانی کشند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۷

پس چند روزی به سوی مرغابیان برو. مرغابیان نماد عارفانی چون مولانا، حافظ و فردوسی است که با خواندن اشعار آن ها و دانشی که انتقال می دهند گویی تو را به سمت دریایی می کشند تا از آب حیوان یا آب زندگی بنوشی و دیگر شیره دردها را نخوری.

مرغ خاکی، مرغ آبی هم تن اند
لیک ضدّانند، آب و روغن اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۸

مرغ خاکی، نماد من‌های ذهنی دانشمند که مرکزشان جسم است، و مرغ آبی، نماد انسان‌هایی مثل مولانا با مرکز عدم. ممکن است این دو از نظر ظاهر یکسان باشند اما در باطن ضدّ یکدیگرند، درست مثل آب و روغن که با هم ترکیب نمی‌شوند. [در اصل این دو گروه یکی از جنس هشیاری جسمی و درد است و دیگری از جنس هشیاری حضور و عشق و شادی‌ست.]

هر یکی مر اصل خود را بنده‌اند
احتیاطی کن، به هم مانده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸۹

هر کدام از این دو گروه بنده اصل و مرکز خودشان هستند. یکی بنده همانیدگی با چیزها و دیگری بنده مرکز عدم. پس احتیاط کن تا شباهت ظاهری آن‌ها تو را به اشتباه نیندازد.

همچنانکه وسوسه و وحی الست
 هردو معقول‌اند، لیکن فرق هست
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۰-

گرچه وسوسه و فکری که در ذهن توسط من ذهنی تولید می‌شود و همچنین وحی الست که با فضاگشایی از طرف زندگی می‌آید، هردو از نظر من ذهنی معقول به نظر می‌رسند و از هم قابل تشخیص نیستند، اما با هم تفاوت‌های اساسی دارند.

حدیث

«ان للشیطان لمةً بابن آدم و للملک لمةً. فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر و تکذیب بالخیر. و اما لمة الملک فایعاد بالخیر و تصدیق بالحق. فمن وجد ذلك، فلیعلم انه من الله فلیحمد الله ومن وجد الاخری فلیتعود بالله من الشیطان.» «آدمی هم از سوی شیطان [یا من ذهنی] مورد القا قرار می‌گیرد و هم از سوی فرشته [یا خود زندگی]. اما القای شیطان عبارت است از وعده دادن به بدی و تکذیب حق [و انسان را از جنس من ذهنی ساختن]. و القای فرشته عبارت است از وعده به نیکی و تصدیق حق [با فضاگشایی و مرکز عدم]. پس هر که [فضاگشایی کرد و] القای فرشتگی یافت [و فکرش در این لحظه توسط زندگی خلق شد،] باید خدا را حمد گوید و هر که [فکرهایش توسط من ذهنی تولید شد و] القای شیطانی یافت باید از شر شیطان به خدا پناه ببرد.»

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می‌دان که از بالا رسید
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸

آگاه باش هر ندایی که تو را بالا کشیده و سبب فضاگشایی تو می‌شود، از سوی زندگی است و تو را به سوی
من‌ذهنی نمی‌راند.

هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مردم درد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۹

هر ندایی که حرص همانیده شدن با چیزها را در تو زیاد می‌کند، این همان بانگ گرگ من‌ذهنی است که هم تو
و هم دیگران را می‌درد.

هر دو دلالان بازار ضمیر
 رخت‌ها را می‌ستایند ای امیر
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۱

ای سرور من، هر دو فکری که این لحظه یکی توسط من ذهنی و دیگری از طرف زندگی به سوی تو به عنوان
 هشیاری می‌آیند را مانند دلال و واسطه‌ای بدان که از کالای خود نزد مشتری تعریف می‌کند تا آن را بفروشد.
 [در اصل من ذهنی و زندگی هر کدام در مرکز انسان در حال تلاشند تا او را تحت فرمان خود قرار دهند.]

گر تو صراف دلی، فکرت شناس
 فرق کن سر دو فکر چون نخاس
 (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۲)

صراف دل: دلی که می‌تواند سره را از ناسره تمییز دهد. چنان که صراف به کسی گویند که می‌تواند سگه‌های
 قلبی را از سگه‌های حقیقی باز شناسد.
 نخاس: دلال فروش چهارپا یا برده

اگر صراف دل و فکرت شناس هستی، یعنی می توانی با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت فکر من ذهنی را از فکری که از سوی زندگی می آید، تمییز دهی و شناسایی کنی، پس مانند نخاس، دلالِ فکر فروش، تفاوت بین این دو فکر را باز شناس.

ور ندانی این دو فکرت از گمان
لاخلابه گوی و، مشتاب و مران
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۳

لاخلابه: فریبی نیست
اگر با من ذهنی در فکرها گم شدی و نمی توانی تفاوت بین این دو فکر را بشناسی، در این صورت بگو فریبی در کار نیست و از خودت سؤال کن آیا ممکن است فریب بخورم و اشتباهاً فکر من ذهنی را به جای آلت بگیرم؟ سپس از جواب خود مطمئن شو و هیچ عجله ای نداشته باش.

گفت: در بیعی که ترسی از غرار
شرط کن سه روز خود را اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۶

بیع: خرید و فروش

غرار: فریب خوردن

[شخصی نزد پیامبر رفت و گفت: «من همیشه در معامله فریب می خورم.»] پیامبر فرمود: «اگر در معامله می ترسی که فریب بخوری، صبر کن و هنگام معامله سه روز مهلت برای فسخ معامله از طرف مقابل درخواست کن.» [مولانا اشاره می کند که اگر در تشخیص و تمییز فکر من ذهنی و فکر زندگی دچار مشکل شدیم، فضاگشایی و درنگ کردن سبب می شود تا تفاوت بین فکرها را تشخیص دهیم و با اختیار خود و بدون عجله فکر زندگی را انتخاب کنیم.]

که تائی هست از رحمان یقین

هست تعجیلت ز شیطان لعین

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۷

تائی: درنگ کردن

زیرا این درنگ و فضاگشایی قطعاً از طرف خداوند است. ولی اگر با عجله و اصرار انتخاب خود را درست بدانی، این شتاب از من ذهنی است.

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

عدم یا خداوند چگونگی ندارد. چرا عدم را توصیف می‌کنی و می‌خواهی در من ذهنی با منقبض شدن و آوردن جسم به مرکزت، قدم یا هشیاری ایزدی را که امتداد آن هستی، نشان‌دار کنی؟ به اولین قدم در این لحظه نگاه کن تا آن را با فضاگشایی به‌درستی برداری. [انسان نیز که امتداد خداوند است چگونگی ندارد و حال او وابسته به کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها نیست.]

گفت شیطان که بما اغویتنی
کرد فعل خود نهان، دیو دنی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

دنی: فرومایه، پست

شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق، نسبت داد و آن دیو فرومایه، کار خود را پنهان داشت. [ما نیز در من ذهنی که از جنس ابلیس است، به خداوند می‌گوییم تو ما را به این روز انداختی و به انحراف کشاندی. رابطه ما به صورت من ذهنی با خداوند شبیه ابلیس است که زیر بار مسئولیت نمی‌رویم و در جبرِ عدمِ تغییر باقی می‌مانیم، به این ترتیب به سایر بندگان هم آسیب می‌رسانیم.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶) «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» «ابلیس گفت: «پروردگارا به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگان به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»»

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

من ذهنی و شیطان، نیروی همانیدگی با دردها و چیزها در جهان از یک جنس هستند. در واقع من ذهنی قسمتی از شیطان است. لیکن به دو صورت نمایان شده‌اند.

چون فرشته و عقل، کایشان یک بُدند
 بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

مانند فرشته یا همان فضای گشوده‌شده و عقل کُل یا همان خداوند که از یک جنس هستند، ولی به دلیل حکمت‌های خداوند به دو صورت جلوه کرده‌اند.

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا
 او ز فعل حق بُد غافل چو ما
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

حضرت آدم گفت: پروردگارا، ما به خود ستم کردیم. بنابراین او همچون ما از حکمت کار حق بی‌خبر نبود.
 [به عبارت دیگر انسان وقتی فضا را باز می‌کند و متوجه می‌شود که به علت انتخاب‌های من‌ذهنی به روز بد افتاده و به خود ستم کرده، بنابراین عقل من‌ذهنی را کنار گذاشته و عقل کل را انتخاب می‌کند تا از طریق آن زندگی‌اش را اداره کند.]

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)
 «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»
 «آدم و حوا گفتند: پروردگارا [با عقل من ذهنی] به خود ستم کردیم. و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری [و خردت را جاری نکنی]، هر آینه از زیانکاران خواهیم بود [و خود را در من ذهنی خواهیم گشت].»

گفت پیغمبر که اصحابی نجوم
 رهروان را شمع و شیطان را رجوم
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۵۶

پیغمبر فرمود: اصحاب من، یعنی کسانی که با فضاگشایی مرکزشان را عدم کردند و از جنس زندگی شدند، مانند ستارگان نورانی هستند که برای انسان‌های دیگر همچون شمع راه را نمایان می‌کنند، ولی برای شیطان و نیروی درد و همانیدگی، به منزله سنگی هستند که با هر بار پرت شدن به سوی شیطان، خود را از زیر نفوذ آن خارج کرده و نسبت به من ذهنی کوچک‌تر می‌شوند.

حدیث

«أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ فَبِأَيِّهِمْ افْتَدَيْتُمْ أَهْدَيْتُمْ.»

«اصحاب من مانند اخترانی هستند که به دنبال هر کدامشان بروید راه راست را خواهید یافت.»

در گنه، او از ادب پنهانشی کرد
زان گنه بر خود زدن، او بر بخورد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۰

بر بخورد: برخوردار و کامیاب شد.

با آن که حضرت آدم می دانست همه کارها توسط قضا و کن فکان خداوند ترتیب داده می شود، اما با استفاده از قدرت انتخاب در این لحظه و از روی ادب آن را بر زبان نیاورد و با نسبت دادن گناه بر خود و پذیرش مسئولیت، از میوه فضل و رحمت خداوند برخوردار شد.

بعد توبه گفتش: ای آدم نه من
آفریدم در تو آن جرم و محن؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۱

محن: رنج‌ها و سعی‌ها، جمع محنت
بعد از آن که آدم توبه کرد، یعنی از من‌ذهنی به فضای حضور برگشت خداوند به او گفت: «ای آدم مگر آن رنج‌ها
و غصه‌ها را من در تو به وجود نیاوردم؟»

نه که تقدیر و قضای من بد آن
چون به وقت عذر کردی آن نهان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۲

مگر تقدیر و قضای من سبب آن گناه و رنج نشد؟ پس چرا هنگام عذرخواهی آن را پنهان کردی؟ [درست است
که همه چیز را قضا و قدر خداوند تعیین می‌کند، اما او چیزی جز مهر و حمایت و عنایت نیست. این بستگی به
انتخاب انسان دارد که با توجه به جنس خودش در این لحظه و قدرت اختیارش وارد چه راهی بشود.]

گفت: ترسیدم ادب نگذاشتم
گفت: هم من پاس آنت داشتم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۳

آدم گفت: ترسیدم مبادا بی ادبی کنم، پس با فضاگشایی عقل من ذهنی را رها کردم تا خداوند با خرد کل از طریق من فکر کند و از این طریق ادب را رعایت کردم. همچنین دیگر هیچ یک از تجلیات من ذهنی را بروز ندادم، زیرا پی بردم تمام دردها و مشکلاتم به خاطر من ذهنی است. زندگی هم در پاسخ به او گفت: من هم به پاس ادب ملاحظه کردم و تو را بخشیدم.

هر که آرد حرمت، او حرمت برد
هر که آرد قند، لوزینه برد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۴

لوزینه: حلوایی که از مغز بادام ساخته باشند.

هر کس به خداوند احترام بگذارد و از این که با ادامه دادن من ذهنی، زندگی خودش و دیگران را خراب کرده با تمام وجود عذر بخواهد، در عوض این کار، مورد احترام زندگی قرار گرفته و زندگی به او کمک می کند. و مثلاً هر کس قند بیاورد، حلواي بادام نصیبش می شود. به عبارت دیگر کسی که فضا را بگشاید، شادی بی سبب را تجربه خواهد کرد.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

من در این لحظه ابدی فضا را باز کردم و همان طور که در روز آلت است آموختم، به خداوند گفتم تنها یار و قرین من تو هستی، نه من ذهنی. من فرصت زنده شدن به این لحظه ابدی را غنیمت می شمارم پس دیگر فضا را نمی بندم و من ذهنی و عقلش را معتبر نمی شناسم تا مبادا حتی لحظه ای از کنار من غایب شوی.

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: سمیه



خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۷ گنج حضور، بخش چهارم (۱)

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

مرکز انسان بدون هیچ گفت و گویی، به طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت همنشین خود را که می تواند انسان، کتاب و یا یک برنامه تلویزیونی باشد، می دزدد. طبق قانون فیزیک، ناظر جنس منظور را تعیین می کند.

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

صلاح یعنی انرژی های خوب هشیاری حضور، یا کینه یعنی انرژی های بد و مخرب هشیاری جسمی، به طور پنهانی و از طریق ارتعاش، از مرکز انسانی به مرکز انسان دیگر راه پیدا می کند.

[مادری که از جنس درد و همانیدگی باشد، همان جنس را در فرزندش به ارتعاش درمی‌آورد و جنس او را تعیین می‌کند. تنها راه قطع این اتصالِ مخرب، زنده شدنِ مادر به عشق و هشیاری حضور است.]

گرگ درنده‌ست نفسِ بد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶)

به‌طور قطع و یقین من‌ذهنی قرین بدی است که همچون گرگی درنده، انسان را از درون تباہ می‌کند. پس تو نباید بهانه‌تراشی کنی و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی بیندازی. [درست است که قرین‌های بیرونی می‌توانند اثرات مخربی داشته باشند، اما باید توجه داشت که آن‌ها فقط من‌های ذهنی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و نمی‌توانند هیچ تأثیری روی خداوند و فضای گشوده‌شده بگذارند. بنابراین انسان نیز می‌تواند با فضاگشایی خود را از تأثیر آنان حفظ کند.]

بر قرین خویش مَفرّا در صفت
کأن فراق آرد یقین در عاقبت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

ای انسان، در فکر کردن و صحبت کردن با من ذهنی، بر قرین اصلی خود که خداوند است پیشی نگیر و به او مجال سخن گفتن بده تا به تو در حل مسائل و رفع دردهایت کمک کند. در غیر این صورت بدون شک اتصال تو با خداوند و همه انسان‌های زنده‌شده به او قطع خواهد شد.

تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

حَبْر: دانشمند، دانا. سَنی: رفیع، بلند مرتبه
اگر به جای تمرکز روی خود، روی دیگران کار کنی و بخواهی با من ذهنی‌ات آن‌ها را نصیحت کرده، بزرگ و دانشمند کنی، در واقع خودت را بدخو و خالی از انرژی زنده زندگی می‌سازی. [حتی اگر دیگران از شما خواستند که آن‌ها را نصیحت کنید، بگویید نمی‌دانم.]

مرده خود را رها کرده‌ست او
مرده بیگانه را جوید رفو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

انسانُ مردهٔ من ذهنی خویش را رها کرده و به دنبالِ زنده کردنِ مردهٔ من ذهنی دیگران است و می‌خواهد آن‌ها را نصیحت کند.

دیده‌آ، بر دیگران، نوحه‌گری
مدتی بنشین و، بر خود می‌گری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

[انسان آگاهی که می‌داند فقط باید روی خودش کار کند با خود می‌گوید:] ای چشمان من، به جای آن که به حال دیگران گریه کنی، بنشین و مرکز همانیدهات را ببین. به دردهای ناشی از همانیدگی‌هایت بنگر و به حالِ زار خودت گریه کن.

در گوی و در چہی ای قَلتبان
دست وادار از سبال دیگران
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۵

گو: گودال. قَلتبان: بی حمیت، بی غیرت. سبال: سبیل
ای بی غیرت، تو که خودت در گودال و چاہ من ذهنی گرفتار هستی و در دردهای ناشی از همانیدگی هایت غرق
شده‌ای، دیگر کاری به مردم نداشته باش و دست از سبیل دیگران بردار.

چون به بُستانی رسی زیبا و خوش
بعد از آن دامانِ خَلقان گیر و کش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۶

هر گاه با تسلیم و فضاگشایی به بوستان زیبای حضور رسیدی و شادی، آرامش بی سبب و خرد فضای
گشوده‌شده را تجربه کردی، آن وقت مانند مولانا دامان مردم را هم بگیر و آن‌ها را به گلستانی که با زنده شدن
به خداوند ساخته‌ای، بکش و دعوت کن.

ای مُقیمِ حبسِ چار و پنج و شش
 نغزجایی، دیگران را هم بکش
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۷

[مولانا با کناپه خطاب به انسانی که من ذهنی دارد، می گوید:] ای کسی که در محدودیت ذهن به سر می بری و در زندان چهار بعد و پنج حس و شش جهت جغرافیایی اسیر شده‌ای، عجب جای خوبی هستی! دیگران را هم به آن جا ببر. [نصیحت کردن و پرداختن به زندگی دیگران، مانع بزرگی برای پیشرفت معنوی می باشد.]

چند نهان داری آن خنده را؟
 آن مه تابنده فرخنده را
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

ای انسان، ذات تو به عنوان هشیاری و امتداد خدا از جنس شادی بی سبب است، چرا آن خنده و شادی اصیلت را پنهان کرده و آن را بیان نمی کنی؟ چقدر در من ذهنی هیجانانگیز مخربی چون غصه، ترس، ناله و خشم را معتبر می شناسی؟

آیا هنوز آگاه نشده‌ای که دیدن از طریق همانیدگی‌ها سبب دردسازی، مسئله‌سازی و دشمن‌سازی شده و جلوی عقل کل را می‌گیرد؟ چرا آن ماه درخشان و مبارک زندگی در مرکز تو طلوع نمی‌کند و شادی، آرامش و انرژی زندگی از تو ساطع نمی‌شود؟ [آیا شما هنوز پس از این همه پخش دانش مولانا، از دیگران انتظار دارید به شما چیزی بدهند؟ و اگر ندهند، می‌ترسید؟ خشمگین می‌شوید و می‌رنجید؟ اما بدانید اگر یک ذره کنترل، توقع و دخالت با من ذهنی را کم کنید، خنده زندگی در شما شروع می‌شود.]

هر زمان که قصد خواندن باشدت

یا ز مصحف‌ها قرائت بایدت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۷

[به داستانی از مثنوی اشاره می‌کند که شخصی به خانه فرد کوری می‌رود و در تاقچه اتاقش قرآنی می‌بیند. هنگامی که از روزن نگاه می‌کند، با کمال تعجب او را در حال قرآن خواندن می‌بیند و جویای علت می‌شود که چگونه با چشمان نابینا قرآن می‌خواند. شخص کور در جواب می‌گوید هر وقت می‌خواهم قرآن بخوانم خداوند چشمانم را بینا می‌کند.] [خداوند خطاب به انسان می‌گوید: هر موقع خودت را به‌عنوان جنس اصلی‌ات یعنی هشیاری حضور شناسایی کرده و آگاه شدی که مرکز تو و انسان‌های دیگر، کتاب ارزشمندی همچون قرآن است و قصد خواندن آن را داشتی ... [ادامه در بیت بعد]

من در آن دم وادهم چشم تو را
تا فروخوانی، معظم جوهرأ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۸

من نیز در آن هنگام که فضا را گشودی و قصد کردی کتاب پرارزش مرکزت را بخوانی، چشمانِ عدمِ تو را که
قبلاً در من ذهنی نابینا بود، باز می‌کنم تا بتوانی جوهرِ عظیمِ وجودت را به‌درستی بخوانی.

چون تو گوشه‌ی، او زبان، نی جنس تو
گوشه‌ها را حق بفرمود: انصتوا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

ای انسان تو از جنس گوشه هستی و خداوند از جنس زبان، آگاه باش تنها درحالتی که ساکت هستی می‌توانی
گوشه‌کنی و به خداوند مجال سخن گفتن دهی، پس تا آن‌جا که می‌توانی سکوت کن و ذهن را به حرکت
درنیاور چراکه خداوند به تمام انسان‌ها فرمان «انصتوا» داده‌است.

هرچه گویی ای دم هستی از آن
 پرده دیگر بر او بستنی، بدان
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۶

ای کسی که با من ذهنی راجع به زندگی سخن می گویی، آگاه باش با هر حرفی که می زنی یک پرده دیگر بر روی
 زندگی می کشی و دیدنش را مشکل می کنی. [بهترین راه این است که با دم من ذهنی، هیچ حرفی از خداوند
 نزنی.]

صورت من ناید در چشم سر
 زآنکه از این سر نیم و زان سرم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۷۰

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان، صورت من با ذهن و از طریق چشم سر دیده نمی شود. چراکه من از
 جنس چیزهای مادی که در جهان وجود دارند، نیستم بلکه از جنس عدم و فضای گشوده شده ام.

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
عقل کلی، ایمن از ریب المنون
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

ریب المنون: حوادث ناگوار
عقل من ذهنی گاهی به لحاظ همانیدگی‌ها شکوفا شده و پیروز می‌شود و گاهی هم با از دست دادن آن‌ها شکست
خورده و سرنگون می‌گردد. ولی عقل کلی چنین نیست، بلکه از حوادث ناگوار زندگی که توسط قضا و «کن فکان»
پیش می‌آید ایمن خواهد ماند.

مگریز، ای برادر، تو ز شعله‌های آذر
ز برای امتحان را چه شود اگر درآیی؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۰

ای برادر، از شعله‌های آتش درد هشیارانه و فضاگشایی فرار نکن. صبر پیشه کن و اجازه بده آتش فضاگشایی،
من ذهنی و همانیدگی‌های تو را بسوزاند.

چه می‌شود اگر برای یک بار هم که شده به صورت امتحانی تصمیم بگیری که از همانیدگی‌ها جدا شوی و حاضر باشی درد جدایی از آن‌ها را تحمل کنی؟ [مطمئن باش این آتش درد هشیارانۀ تو را نمی‌کشد، بلکه برای تو نیز همچون حضرت ابراهیم تبدیل به گلستانِ فضای یکتایی می‌شود.]

پیش آتش رو تو از نقصان مترس
چونکه از آتش چنین کامل شدی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۰۶

وارد آتش درد هشیارانۀ شو و ترسی از کم شدن همانیدگی‌هایت نداشته باش، چراکه همین آتش درد هشیارانۀ منجر به شناسایی و انداختن همانیدگی‌هایت شده تا مجدداً به هشیاری حضور تبدیل شوی و این قدر تکامل پیدا کنی.

عشرت دیوانگان را دیده‌ای
ننگ بادت باز چون عاقل شدی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۰۶

برای تو که زندگی دیوانگانی همچون مولانا که تماماً به زندگی زنده شده‌اند، را دیده‌ای و تجربه فضاگشایی و رهایی ناشی از انداختن همانیدگی‌ها و جدا شدن از هیجانات مخرب من‌ذهنی همچون ترس، خشم و رنجش را داشته‌ای، ننگ است که دوباره به سوی عقل من‌ذهنی برگردی. [قرین می‌تواند دوباره انسان را به سوی عقل من‌ذهنی بکشاند].

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: سرور



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید